



می‌رساند. «صفحه اول» با هدف روشن شدن این موضوعات، حضور آقای دکتر هرمز انصاری پایه‌گذار موسسه آموزش زبانهای خارجی در ایران و مولف کتابهای متعددی در زمینه ادبیات [کوتاه‌نویسی] و آموزش و پرورش رسید تا از دریچه‌ای که یک پیر تعلیم و تربیت و استاد آموزش زبان، به این معضل و موضوع می‌نگرد، به چالش‌ها و جایگاه آموزش زبان در ایران بپردازد.

این استاد با توجه به شرایط جسمی‌اش به سختی سخن می‌گفت اما از همان ابتدا، پیش از آن که بر اصول خشک آموزشی اصرار ورزد بر رابطه دوستی میان معلم و دانش‌آموز تأکید داشت.

در مسیر مصاحبه، کلمه کلمه سخنانش آسمان دل‌مان را ابری و ابری‌تر می‌کرد و آنگاه که چهره خودش بارانی می‌شد، سرشار از شور و عشق می‌شدیم. یعنی کلمات را نمی‌فهمیدیم. فقط احساس بود و احساس. بخاطر همین شاید فضای مصاحبه کمی متفاوت باشد اما امیدواریم گوشه‌ای از آنچه در این محضر مبارک درک کردیم را بتوانیم در قالب کلماتی چند، برایتان به تصویر کشیم.

آقای دکتر انصاری با توجه به نیم قرن تلاش شما در جهت آموزش فرزندان این مرز و بوم، جایگاه و هدف زبان خارجی را در کشورمان چگونه می‌بینید؟

من از سالهای دانش‌آموزی همواره از این موضوع رنج می‌کشیدم که یکسال وقت ما گرفته می‌شود و در انتها می‌بینم درسی که یک هفته یا یک شبه می‌توان آن را آموخت، یکسال وقت می‌گیرد. از همان موقع، روی اندیشه و بیان کار کردم و به این نتیجه رسیدم وقتی اندیشه قوی شود، فرد در هر زبانی می‌تواند قوی ظاهر شود.

اولین پیشنهادم در ۵۰ سال پیش به وزارت آموزش و پرورش این بود که آموزش زبان انگلیسی از حوزه دروس مدارس، خارج و در یک موسسه یا یک آموزشگاه دنبال شود. در این شکل، دانش‌آموزان براساس توانمندی‌اشان طبقه‌بندی می‌شوند نه براساس ترمه‌های دروس دیگر. به همین علت امروزه کسانی زبان می‌دانند و بر آن تسلط دارند که در یک آموزشگاه یا در یک کشور دیگر آموزش دیده‌اند.

من ۴ مهارت را پیشنهاد می‌کنم در زندگی مردم جای بگیرد. یکی آشنایی با اصول تغذیه است که بفهمند چه بخورند؟ کی بخورند و چقدر بخورند. دومین مهارت، آشنایی با کاربرد کامپیوتر و موبایل است تا بتوانند از آن بهره‌برداری نمایند. سومی و چهارمی هم زبان مادری و زبان خارجی است. من این عوامل را سواد نمی‌دانم. اینها جزئی از زندگی هستند و اگر نباشد چیزی کم است. مثلاً تصور کنید کسی بدون لباس به خیابان بیاید. این

آموزگار زبان، کوتاه نویسی بزرگ

پیوندهای دو مفهوم «تعلیم» و «تربیت» در گفتگو با

دکتر هرمز انصاری

پایه‌گذار موسسه آموزش زبانهای خارجی در ایران

همسایه مثل هند، پاکستان، ترکیه، کشورهای عربی و... حتی عامه مردم، در حد رفع احتیاجات اولیه خود به زبان انگلیسی تسلط دارند. با یک نگاه اجمالی، می‌توان ریشه این مشکل را در نظام آموزشی کشور در سطح ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و حتی عالی دانست؛ چراکه آموزش زبان در مراکز آموزشی، پایه و اساس لازم، برای اثرگذاری متعلمین را نداشته و نتوانسته است در زندگی فراگیران که در قالب آموزش‌های رسمی و اجباری آن را فرا گرفته‌اند سودمند افتد و به کار آید.

جوان امروز ایرانی می‌بایستی بتواند از امکانات دنیای مدرن استفاده کند. از اطلاعات اینترنت، کتابهای خارجی، تماشای فیلم به زبان اصلی و ادامه تحصیل در کشورهای دیگر استفاده کند تا به رشد و بالندگی دست یابد. با این نگاه، می‌توان گفت هدف از آموزش زبان، توانمندی در ایجاد ارتباط است و بازنگری در سیاست و برنامه‌ریزی آموزشی، رسیدن به این هدف را یاری

در عصر فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) مفهوم سواد به عنوان یکی از شاخصه‌های دانایی، دستخوش تغییرات زیادی شده است. از جمله این که افراد، دیگر با داشتن توانایی خواندن و نوشتن، باسواد محسوب نمی‌شوند و حتی داشتن سواد نسبتاً جامع، بدون تسلط اولیه و مقدماتی بر ابزارهای تکنولوژی نوین از جمله کار با کامپیوتر، آنها را مشمول مفهوم «انسان باسواد» نمی‌کند. یکی دیگر از ملاک‌های باسوادی، دانستن زبان و توانایی برقراری ارتباط با انسان‌های دیگر مجامع است که در این مورد خاص، می‌توان از زبان انگلیسی به عنوان زبانی که کاربردی بسط و گسترده در جهان امروز دارد نام برد. در کشور ما، دانش‌آموزان در طول سه سال آموزش در دوره راهنمایی و چهار سال آموزش در دوره متوسطه، قادر نیستند مهارت‌های لازم listening & writing speaking را به طور کامل و کاربردی کسب کنند؛ در حالی که در بیشتر کشورهای



مهارت‌ها هم همین حکم را دارند.

بیشتر دلایل شکست نوجوان و جوان، از عدم توانایی در بیان احساسات ناشی می‌شود، چون به درستی از زبان مادری خود، نمی‌تواند استفاده کند. یعنی اگر کسی احساس داشته باشد اما نتواند درست فکر کند، نمی‌تواند راه صحیح نشان دادن احساسش را پیدا نماید و چه بسا در بیان احساس خود نیز دچار مشکل می‌شود. در عین حال، بدون احساس نیز نمی‌توان تصمیمات درست و کارآمدی گرفت و ارتباط موثری داشت. پس احساس و فکر توأم با یکدیگر نتیجه‌بخش هستند.

رشته تخصصی شما زبان انگلیسی است چرا به ادبیات فارسی رو آوردید؟

اندیشه و بیان وقتی شکل گرفت فرقی نمی‌کند کدام باشد. بعضی‌ها فکر می‌کنند مطالب مهم باید پیچیده و مشکل‌ارائه شود در حالی که ما می‌گوییم زبانی که صحبت می‌کنی یا می‌نویسی باید ساده باشد و در همان قالب، مطالب جدی هم مطرح شود.

به این ترتیب اندیشه من به رشد، در زبان فارسی و انگلیسی کمک کرده. من آنچه می‌نویسم یا می‌گویم چیزی است که نوشته نشده یا گفته نشده. اگر کسی گفته باشد، من دیگر نمی‌گویم متأسفانه مدارس ما هیچ کمکی به بچه‌ها نمی‌کنند تا زندگی کردن را بیاموزند. ابزار می‌دهند اما شیوه استفاده از آن را نه. ما هر چه می‌دانیم باید بتوانیم از آن استفاده کنیم.

آموزش در معنای واقعی، به چه مفهومی است و چه موضوعاتی را در بر می‌گیرد؟

آموزش بیش از هر چیز، سپردن دانستنی‌هاست به دیگران اما دانستنی‌ها فقط آنگاه سودمندند که به کار آیند و آموزش، آن‌گاه به کار آید که زمینه‌ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز شود. یعنی او را به انجام کارهایی توانا کند و بر دایره امکاناتش بیافزاید.

آموزشی که به هیچ تحولی نینجامد از معنی حقیقی خود دور شده است.

آیا آموزشگاه سیمین با این نگاه به دستاوردهای مورد نظر رسیده است؟

موسسه سیمین همواره تلاش کرده از شیوه‌های نوین برای آموزش بهره جوید و ایده‌های تازه را آزمایش نماید. تجربه نشان داده هیچ موسسه‌ای نمی‌تواند پایدار بماند مگر آن که نوآوری در خود ایجاد کند.

از سوی دیگر ما در آموزشگاه سیمین، تربیت معلم نیز داریم. به او آموزش می‌دهیم برای انتقال

مفاهیم و مطالب، بچه‌ها را دوست داشته باشد و در عین حال همواره لباس شاگردی بر تنش باشد و بیاموزد.

من در تمام این سالها دائم در حال مطالعه و خواندن بودم، فیزیک، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و... را خواندم چرا که یک بچه، ترکیبی از اینهاست و من اگر مطلع نباشم نمی‌توانم روی او تأثیرگذار باشم.

لژیومی ندارد معلم «هر آنچه را می‌داند درس دهد» ولی آنچه از دهان او بیرون می‌آید یا از قلمش جاری می‌شود باید ریشه در تازه‌ترین یافته‌های علمی داشته باشد و از طرفی بر بستر آگاهی، دانش و اندیشه، و در پرتو عشق، دوستی و محبت روان گردد.

ما آموزش را از تولد معتبر می‌دانیم. باید به کودک، دیدن یاد دهیم. گوش دادن، یاد دهیم. شناختن یاد دهیم. اندیشیدن یاد دهیم و روی پای خود ایستادن و خواستن. ما به او خواستن و توانستن را می‌آموزیم. معتقدیم زبان، بستر روده‌های پر آب معارف بشری است. هرگز نمی‌توانیم با زبان ناقص، اندیشه‌های بزرگ را به کانون پرورش اندیشه‌امان هدایت کنیم. ما باید بر زبان تولید، در گفتن و نوشتن مسلط شویم. برای آن که واردکننده صرف نباشیم و دنباله‌رو و پس‌مانده جمع‌کن، باید آموزش ببینیم. ما فارغ‌التحصیل نداریم. از مرحله‌ای به مرحله دیگر و از پله‌ای به پله دیگر می‌رویم.

آنچه بسیار اهمیت دارد این است که چه یاد بگیریم، چگونه یاد بگیریم و چگونه از دانسته‌های خود در ارتقاء سطح زندگی و تعالی وجودمان استفاده کنیم.

جدای از فضای آموزشگاه چه توصیه‌ای برای والدین دارید که بتواند مکمل برنامه آموزشی شما باشد؟

سوال خوبی بود. من در کتابهایی که نوشته‌ام، از مثلث معلم، محصل و خانواده سخن گفته‌ام. من که خود، هم معلم و هم پدر هستم و همیشه نیز لباس شاگردی پوشیده‌ام. من که مسئولیت خدمتگزاری در این هر سه را پذیرفته‌ام، راحت، صریح و صادقانه، تجربیات یک معلم، یک پدر و یک محصل را با معلمان، محصلان و والدین و مربیان در میان گذاشته‌ام.



در این کتابها در قالب شعر و داستان، زندگی ما روایت می‌شود. در جایی گفتم: مدرسه برای آغاز آموزش دیر است. دانشگاه باید از دامان مادران شروع شود و مادران بیش از هر کس و بیش از هر چیز، یاد بگیرند که با کودک، قبل از تولد و بعد از تولد چگونه رفتار کنند و کار اساسی مدیران و برنامه‌ریزان آن است که کار روی کودک را با کار روی خانواده شروع نمایند. مادران و مربیان باید بیش از آنچه وقت و تلاش روی «یاد دادن» می‌گذارند صرف «یاد گرفتن» کنند و یاد بگیرند در هر مرحله سنی و سواد و عاطفی کودک، چگونه پاسخگوی نیازهای او باشند.

کودک، زبان را از روی رفتارها می‌فهمد و در توجه به رفتار است که واژه‌ها را در جای خود، یعنی مفاهیم مورد نظرش، می‌نشانند.

دلایل موفقیت خودتان را چه می‌دانید؟

انسان باید همیشه توانایی آن را داشته باشد که کارهای خود را زیر ذره‌بین بگذارد. اگر غلط بود تصحیح و اگر خوب بود آن را بهتر کند. روی خود کار کردن، بهترین عامل رشد و پیشرفت آدمی است.

من در چند سال اخیر چشمانم بسیار ضعیف شده اما این مسأله باعث توقفم نشد. شیوه زندگی‌م را تغییر دادم. مثلاً دیگران برابم می‌خوانند و من گوش می‌دهم و یا مطالبی که لازم است را می‌گویم و آنها می‌نویسند.

در یکی از کتابهایم گفته‌ام: جاده پیچیده، ما نیچیدیم. بهترین هنر آدمی این است که با جاده پیچد.

ضمناً، همیشه تلاش کرده‌ام و می‌کنم که تنها به نقاط مثبت و ویژگی‌های برجسته افراد توجه کنم و آنها را در خودم درونی نمایم.

اگر فرصت دیگری برای زندگی کردن برایتان به وجود می‌آمد، آیا همین راه را انتخاب می‌گردید؟

قطعاً! دوباره سراغ معلمی می‌رفتم اما نه به این سبک. وقتی در دانشسرای عالی مشغول بودم، توجه‌ام را بر دو مفهوم اندیشه و بیان گذاشتم و به نتایج بسیار درخشانی نیز رسیدم. برای همین، در صورت امکان زندگی مجدد، برای صعود به قله از دامنه حرکت خواهم کرد. من با آن که سالهاست دانش‌نامه آموزش زبان انگلیسی را گرفته‌ام اما در این زمینه ضعیف‌ترین هستم، چرا که تازه متوجه شدم که چگونه باید می‌خواندم و یاد می‌گرفتم.

من فکر می‌کردم برای تأثیر بر افکار و تصحیح اشتباهات، می‌توان در یک نسل اهدافت را جامه عمل بپوشانی اما اکنون می‌بینم ۲ نسل گذشت و هنوز کارهای زیادی باقی مانده است. ■